

پس از رسیدن یک تماس تلفنی برای یک عمل جراحی اورژانسی، پزشک با عجله راهی بیمارستان شد، او پس از اینکه جواب تلفن را داد. بلافاصله لباس هایش را عوض کرد و مستقیم وارد بخش جراحی شد. او پدر پسر را دید که در راهرو می‌رفت و می‌آمد و منتظر دکتر بود. به محض دیدن دکتر، پدر داد زد: چرا اینقدر طول کشید تا بیایی؟

مگر نمی‌دانی زندگی پسر من در خطر است، مگر تو احساس مسئولیت نداری؟

پزشک لبخندی زد و گفت: متأسفم، من در بیمارستان نبودم و پس از دریافت تماس تلفنی هرچه سریعتر خودم را رساندم و اکنون امیدوارم شما آرام باشید تا من بتوانم کارم را انجام دهم.

پدر با عصبانیت گفت: آرام باشم؟

اگر پسر خودت همین حالا توی همین اتاق بود آیا تو می‌توانستی آرام بگیری؟ اگر پسر خودت همین حالا می‌مرد چکار می‌کردی؟

پزشک دوباره لبخندی زد و پاسخ داد: من جوابی را که در کتاب مقدس انجیل گفته شده می‌گویم «از خاک آمده ایم و به خاک باز می‌گردیم.» شفا دهنده یکی از اسمهای خداوند است، پزشک نمی‌تواند عمر را افزایش دهد، برو و برای پسرت از خدا شفاعت بخواه، ما بهترین کارمان را انجام می‌دهیم به لطف و منت خدا.

پدر زمزمه کرد: نصیحت کردن دیگران وقتی خودمان در شرایط آنان نیستیم آسان است.

عمل جراحی چند ساعت طول کشید و بعد پزشک از اتاق عمل با خوشحالی بیرون آمد: خدا را شکر! پسر شما نجات پیدا کرد. بدون اینکه منتظر جواب پدر شود، با عجله و در حالی که بیمارستان را ترک می‌کرد، گفت: اگر شما سؤالی دارید، از پرستار بپرسید.

پدر با دیدن پرستاری که چند لحظه پس از ترک پزشک دید گفت: چرا او این قدر متکبر است؟ نمی‌توانست چند دقیقه صبر کند تا من در مورد وضعیت پسرم ازش سؤال کنم؟

پرستار در حالی که اشک از چشمانش جاری بود پاسخ داد: پسرش دیروز در یک حادثه ی رانندگی مرد. وقتی ما با او برای عمل جراحی پسر تو تماس گرفتیم، او در مراسم تدفین بود و اکنون که او جان پسر تو را نجات داد. با عجله اینجا را ترک کرد تا مراسم خاکسپاری پسرش را به اتمام برساند.

### نکته!

بزرگترین خطایی که خصوصا در عصبانیت می‌توانیم مرتکب شویم، پیش قضاوتی در مورد کسانی است که اصلا از شرایط روحی و زندگی آنان هیچ اطلاع درستی نداریم.